موضوع: کاربرد علم عرفي و اطمينان آور در اعتقادات

بررسي اجمالي مباحث بيان شده

موضوع بحث بررسي معناي اجتهاد در علم کلام و مباني آن بود. در اين باره در آغاز گفته شد، تفکر و نظر براي شناخت خداوند دو گونه است: يک گونه آن واجب عيني است که همگاني است و آن اصل تفکر و نظر است و گونه دوم واجب کفايي است که مخصوص عده خاصي است. هر کدام از اين دو گونه نيز داراي مراتب و درجاتي است.

بحث ديگر در مورد آيات تفقه در دين بود که مورد بررسي قرار گرفت و سپس به بررسي نقش و کارکرد عقل در اعتقادات و متون وحياني پرداختيم و سپس اين سوال را مورد بررسي قرار داديم که آيا از راه تصفيه نفس مي توان در زمينه اعتقادات به معرفت دست يافت يا نه ؟

بحث مهم ديگري که در اواخر سال گذشته بيان شد مساله علم عرفي و اطمينان آور و ميزان اعتبار آن در مباحث اعتقادي بود . در اين باره اين سوال مورد بررسي قرار گرفت که آيا ظنون خاصه که در اصول فقه معتبر دانسته شده است و در شناخت احکام فرعي و عملي دين حجيت دارد، در اعتقاداتا نيز اعتبار دارد يا نه؟ سوال ديگر اينکه آيا علمي که در ايمان شرط است، علم يقين بالمعني الاخص است که احتمال خلاف در مورد آن نمي رود يا اوسع از آن است و علم عرفي و اطمينان آور نيز شامل مي شود؟ آيا آنچه از ظواهر قرآن و روايات استفاده مي شود و آنچه از طريق اخبار آحاد به دست مي آيد، ظني است يا مفيد علم است؟ گفته شد علم داراي مراتب است و مرتبه بالاي آن درجه اي است که احتمال خلاف در مورد آن اصلا داده نمي شود. مرتبه ديگر آن درجه اي است که عرف عقلا با آن معامله علم مي کنند.

در ميان علماي اماميه در باره حجيت علم عرفي (ظنون خاصه) در اعتقادات دو ديدگاه مطرح شده است: ديدگاه مشهور آن است که اين ها علم به حساب نمي آيد بلکه ظن است و لذا نيازمند دليل خاص براي اعتبار است (بر خلاف علم که حجيت و اعتبار آن ذاتي است). عده اي ديگر از علما از متاخرين و معاصرين معتقدند که آنچه از خبر ثقه و ظواهر کلام حکيم استفاده مي شود مفيد علم است اما علم عرفي که احتمال خلاف در آن مي رود اما عقلا به آن اعتنايي نمي کنند.

ديدگاه مختار در اين باره اين بود که اين ها مفيد علم هستند و در اعتقادات با توجه به قدرت مکلفين نيز بيش از اين مقدار لازم نيست. آري کساني که مي توانند به علم درجه بالا دست يابند, براي آنها کسب اين درجه مطلوب است, اما براي اکثر مردم همان مقداري را که علم مي دانند برايشان کافي است. علمي که در روايت «طلب العلم فريضه علي کل مسلم و مسلمه» بيان شده و در اعتقادات شرط است، هم علم اعلي و درجه اول يعني علم بالمعني الاخص است و هم علم عرفي يعني علم بالمعني الاعم.

براي مطالعه بيشتر در اين باره به مقاله «جايگاه علم عرفي در اعتقادات ديني» که در فصلنامه کلام اسلامي، شماره 107 منتشر شده مراجعه شود.

مباني عقلي و نقلي علم کلام

مباني اجتهاد در علم کلام گاه عقلي و گاه نقلي است، زيرا آموزه هاي اعتقادي سه گونه است: دسته اي از آنها صرفا عقلي است و دسته اي صرفا نقلي و دسته سوم عقلي و نقلي است. گونه اول اعتقاداتي است که اثبات نبوت و وحي متوقف بر آنها است، مانند اثبات اصل وجود خداوند و اثبات علم و قدرت و حکمت الهي. دسته دوم اعتقاداتي است که از دسترس عقل خارج است مانند جزئيات و تفاصيل مربوط به عالم آخرت. در اين بحث اصل معاد مساله اي عقلي است، اما حالات آن خارج از حيطه عقل است. دسته سوم که بخش عظيمي از اعتقادات را شامل مي شود هم از طريق عقل و هم نقل قابل اثبات و دسترسي است، مانند بحث توحيد، قلمرو عصمت و اصل معاد.

اکنون که معلوم شد علم کلام، علمي عقلي و نقلي است، معلوم مي شود که مبادي آن نيز دو گونه خواهد بود مبادي عقلي و مبادي نقلي. علم منطق، مباحث هستي شناسي فلسفه و مباحث معرفت شناسي از مبادي عقلي علم کلام به شمار مي روند.

دو گونه برخورد افراطي و تفريطي به فلسفه

کساني که با علم فلسفه مخالف هستند, اگر مخالفت آنها بدان خاطر باشد که اين علم درباره وجود و احوال آن بحث مي کند, روشن است که اين مخالف اصلا قابل توجيه نيست. آري ممکن است درباره بعضي از نظريات فلسفي مخالفت باشد مانند اينکه برخي از آنها را مخالف با آموزه هاي ديني بدانند، اما اين مخالفت امري عادي است که در ساير علوم نيز وجود دارد و ديگر نبايد سر از رد اصل علم و تکفير و مانند آن در آورد.

افراط و تفريط در اين باره صحيح نيست. برخي درباره فلسفه تعبد دارند و مقلد هستند به گونه اي که هر چه فلان فيلسوف گفته است را درست مي دانند. از آن سو از آن سو برخي اصل اين علم را نادرست و رهزن مي دانند . اين هر دو نادرست است.

هم براي فهم مسائل و برخي روايات و هم به منظور دفاع از دين که خود مساله مهمي است نيازمند شناخت مباحث فلسفي هستيم. مثلا اگر بخواهيم درباره براهين اثبات واجب بحث کنيم, بايد مباحث مربوط به علت و انواع آن را که در فلسفه بيان شده بشناسيم. با دست خالي و غير مجهز که نمي توان وارد عمل شد.

بحث ديگر در مبادي عقلي اجتهاد در علم کلام مباحث معرفت شناسي است. شهيد مطهري در کتاب اصول فلسفه و روش رئاليسم در چند جا مي فرمايد: تا ما ذهن را نشناسيم فلسفه نداريم. کل فلسفه کانت شناخت شناسي و ذهن شناسي است نه وجود شناسي. کانت را کپرنيک فلسفه مي نامند زيرا همان طور که کپرنيک باعث شد زاويه ديد نسبت به منظومه شمسي عوض شود و خورشيد را محور به جاي زمين بداند،کانت نيز گفت: فلاسفه تاکنون مي گفتند هستي و عالم چگونه است اما من مي گويم ببينم خودمان و دستگاه ذهن ما چگونه است، و تا کجا مي توانيم درباره مباحث هستي شناسي وارد شويم. بر همين اساس مساله شناخت در فلسفه غرب مرکز شد.

در ميان فلاسفه ما نيز علامه طباطبايي پيشتاز اين مباحث معرفت شناسي است. بعد از ايشان شهيد مطهري و علامه مصباح نيز اين مباحث را دنبال کردند.. آيت الله جوادي آملي در کتاب «شريعت در آينه معرفت» که به نقد نظريه قبض و بسط تئوريک شريعت آقاي سروش پرداخته از همين مباحث معرفت شناسي استفاده کرده است . وي در آن جا مي گويد نظريه قبض و بسط در زمره مباحث نسبيت معرفت جاي دارد هر چند نويسنده آن خود را رئاليستم مي داند.

مباحث معرفت شناسي از مباحث فوق العاده مهم است. قدماي متکلين اسلامي نيز در بيان مباحث اعتقادات به اين مساله توجه داشته اند. اين در حالي است که هيچ کدام از فلاسفه قديم را نداريم که مباحث معرفت شناسي را در طليعه مباحث خود آورده باشند, بلکه به صورت پراکنده در اين باره بحث کرده اند، اما متکلمان به اين مساله توجه داشته و در آغاز مباحث خود به مباحث معرفت شناسي پرداخته اند.

ادامه بحث انشاء الله در جلسه آينده دنبال مي شود.